

کنار گذاشته شود، مزایای زیادی دارد که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. در واقع اهداف سوسیالیسم اگر استحکامی بیش از گذشته نیافته باشد، هنوز خدشه ناپذیر است.

در این زمانه برآمدن و درخشش «چندگرایی» (Pluralism) و لیبرالیسم، سوسیالیسم به دو طریق می‌تواند نقشی مثبت ایفا کند.

نخست این که در اندیشه سوسیالیستی، برخی اهداف و ژرفنگری‌ها وجود دارد که چندگرایی و لیبرالیسم، ابزارهای نظری برداختن به آن را ندارند. برخی از اصول ویژه و با اهمیت سوسیالیسم در آموزه‌های دیگر یافت نمی‌شود. دوم، دستیابی به اهداف کثرت‌گرایانه و آزادی خواهانه، وابسته به شرایطی است که سوسیالیسم و جمع‌گرایی آن را تامین می‌کند. بدون چنین شرایطی لیبرالیسم و چندگرایی به عامل نابودی و سقوط خود تبدیل خواهند شد. ارزشها و ساختارهای احترام متقابل، عام‌گرایی، تعاون و برابری برای جامعه آزاد و چندگرا ضرورت دارد. ولی اینها در چارچوبی صرفاً لیبرال یا چندگرا قابل حصول نیستند. به علاوه بر زمینه‌ای از ملی‌گرایی و ستیزه‌جویی، زرادخانه‌های دهشت‌انگیز، قحطی، مرگ و میر و بحران اکولوژیک در جهان سوم، بیش از هرچیز آموزه‌ای که بر برابری، تعاون، عام‌گرایی و مصلحت عمومی پای فشارد، مورد نیاز است.

حال نگاهی به برخی از کوششهای سوسیالیستها برای گریز از اشکال کهنه دولت‌گرایی به سوی اندیشه‌های سوسیالیستی دموکراتیک، چندگرا و آزادخواه می‌اندازیم.

چهار تعریف نو از سوسیالیسم سنتی مورد بحث است: سوسیالیسم فردگرا، سوسیالیسم مبتنی بر بازار، سوسیالیسم مدنی (Citizenship socialism) یا سوسیالیسم دموکراتیک رادیکال، و سوسیالیسم انجمنی (associational)

## □ سوسیالیسم فردگرا

کوشش برای پیشی گرفتن از لیبرالهای نو در زمینه آزادی مورد توجه برخی از سیاستمداران برجسته حزب کارگر انگلیس مانند «روی هاترزل» و «برایان گولد» و نیز «ریموند پلانت» بوده است.

استدلال این نویسندگان این است که آنچه از دیرباز مورد توجه سوسیالیسم بوده - یعنی برابری که نویسندگانی چون «ره-تانی» و «ج.ا.ر. کراسلند» با تاکید آن را حایز اهمیت اساسی دانسته‌اند - وسیله‌ای برای رسیدن به هدف اصلی آینده سوسیالیستها، یعنی آزادی فردی است. برابری، فی‌نفسه هدف نیست بلکه تنها هموارکننده راه رسیدن به آزادی یا هدف واقعی سوسیالیسم است.

نظریه لیبرال در مورد آزادی از نوع «سلبی» (Negative) است و آزادی را نبود اجبار خارجی تعریف می‌کند. نقش دولت این است که شرایط را برای به حداقل رساندن اجبار فراهم آورد، نه آن که مصلحت اجتماعی معینی را از بیرون برافراد تحمیل کند. سوسیالیستهایی نظیر «هاترزل» و «پلانت» یک گام جلوتر نیز می‌روند. آنها به معنای اثباتی (Positive) آزادی نیز می‌پردازند. این که آزادی «سلبی» یعنی آزادی از جبر برونی، حق هر فرد است. بدان معنی نیست که همه مردم منابع و ظرفیت بروزیات تحقق آزادی را در اعمال خود دارند. زیرا ممکن است امکان بیگیری آزاده مقاصدشان را به علت فقدان امکانات کافی نیابند. به این ترتیب فقدان منابع کافی برای عمل آزاد، خود مانع آزادی است. بویژه توزیع نامتوازن منابع به معنای توانایی بیشتر دستیابی بعضی به آزادی عمل، در مقایسه با دیگران است. بنابر این یک شرط آزادی اثباتی این است که منابع بطور برابر توزیع شده باشد، تا آزادی نیز به همین گونه توزیع شود. به عقیده آزادخواهان سوسیالیست، لیبرالیسم نو در برداختن نظریه‌ای در باب مبانی تحقق آزادی اثباتی و توزیع برابر آن ناتوان است اما از آنجا که نظریه «اثباتی» سوسیالیستها در مورد آزادی این عامل را به حساب می‌آورد، طرح آنها برای آزادیخواهی فردی برتر از لیبرالیسم نو است.

به اعتقاد من، استدلال سوسیالیستهایی چون «هاترزل» و «پلانت» نظریه لیبرال را در مورد آزادی مبتذل می‌کند. اگر چه آنها نظریه لیبرال آزادی را به خوبی نقد و بدیل خوبی نیز مطرح می‌کنند، اما نظریه آنها فاقد مبانی کافی برای

# اندیشه‌های نو در سوسیالیسم

□ نوشته: لوک مارتل / □ ترجمه: کمال اطهاری

در سالهای اخیر بر مفاهیم سنتی سوسیالیسم چهار پیشامد بارز تأثیر گذاشته است: نفوذ فزاینده لیبرالیسم نو بر مجاری قدرت سیاسی در شماری از کشورها، تنوع یافتن ساختارهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از «گذر از فوردگرایی» (Post-Fordist Diversification) فروپاشی سوسیالیسم دولتی در شرق و غرب، جهانی شدن (globalization) زندگی اقتصادی سیاسی و فرهنگی.

این پیشامدها مفاهیم دولت ملی (Nation-state) و سیاست مبتنی بر تولید و مصرف انبوه و طبقه را - هرچند بدون آن که این مفاهیم کاملاً کنار نهاده شوند - بی‌اعتبار کرده و سستی مفاهیم سنتی سوسیالیسم را درباره استقرار سوسیالیسم از طریق دولت، برنامه‌ریزی مرکزی و تامین جمعی دیوان سالارانه، خواه زیرنام «کینز»، خواه بوریج<sup>(۱)</sup> یا مارکس و لنین آشکار کرده است. کوتاه سخن آنکه، سوسیالیسم به دلیل دولت‌گرایی‌اش مورد حمله قرار گرفته و بر گزینه‌های غیردولت مدار تاکید شده است.

«لیبرالیسم نو»، «گذر از فوردگرایی»، «گذر از کمونیسم» و «جهانی شدن»، بر صحنه گردانی اندیشه‌ها و نهادهای غیر دولت مدار تاکید دارند. آنها سهمی اندک برای دولت مرکزی فوق نیرومند و نقشی برتر برای آزادی و تنوع و بازار قابل شده و بطور فزاینده بر اهمیت دموکراسی تاکید می‌کنند.

سوسیالیستها مدتی غافل از این پیشامدها و در حاشیه حیران مانده بودند. چپ در غرب تا مدتی هنوز اندیشه شیوه‌های دولت‌گرا و طبقه مدار را در سر می‌پروراند و به نظر می‌رسید حکومت‌های سوسیالیست دولتی در شرق از شکست اخلاقی و عملی نظام فرمانروایی متمرکز، ناکارا و سرکوبگر خود غافل‌اند.

اما سوسیالیستها سرانجام مجبور شدند که با جریان ضد دولت‌گرا همراه شوند. یکی از دلایل این همراهی، پیوند خوردن این اندیشه‌های ضد دولت‌گرا با عدم رضایت واقعی عمومی از تجربه دخالت همه جانبه دولت بوده که دولت‌مداری را به یکی از عوامل شکست‌های انتخاباتی تبدیل کرده است. دلیل دیگر این است که نقدها و گزینه‌های غیردولت‌گرا ضعفی اساسی را در اندیشه و عمل سوسیالیسم برملا کرده‌اند. سوسیالیسم دولتی در شرق و غرب واقعاً نتوانسته است بسیاری از چیزها را که مردم طالب‌اند، تحقق بخشد. کمترین اشکال این نوع سوسیالیسم این بوده که نتوانسته است نیازهای عمومی را پاسخ گوید یا کارایی لازم را داشته باشد و بیشترین کاستی آن، قدرت مدار، خشن و سرکوبگر بودن است.

پس چرا می‌بایست همچنان به سوسیالیسم پرداخت؟ زیرا سوسیالیسم نقشی ضروری دارد که باید ایفا کند. شکست سوسیالیسم در روشهای آن بوده است (مانند مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی مرکزی) نه در اهداف آن (همچون برابری، تعاون و انترناسیونالیسم) و هرگاه روشهای دولت‌گرای سوسیالیسم به

تعریف دوباره سوسیالیسم است. در واقع این نظریه سوسیالیستی، بایسته‌ای درباره آزادی و در عین حال، نظریه آزادیخواهانه ناقصی در باب سوسیالیسم است.

دو دلیل اصلی برای ادعای بالا وجود دارد که «باری هیندس» در نقد خود از سوسیالیستهای فردگرا عنوان کرده است که یکی به مفهوم آزادیخواهی این رویکرد و دیگری به فردگرایی آن مربوط می‌شود.

یک اشکال این است که این تعریف مجدد سوسیالیسم، به همه اشکال آزادی انسانی، اولیوی برابر می‌دهد. در حالی که آزادیها بسیارند و بعضی از آنها تنها با محدود کردن بقیه حفظ می‌شوند؛ برخی مهمترند و سلسله مراتب اهمیت آنها در زمانها و مکانهای مختلف فرق می‌کند. اما اندیشه اهمیت برابر آزادی‌های فردی راهی برای پرداختن به این مساله، پیش پا نمی‌نهد. این اندیشه که آزادی فردی اولویت مطلق دارد نمی‌تواند با این واقعیت روبرو شود که انواع بسیاری آزادی وجود دارد که می‌بایست بین آنها تمایز و ارجحیت قابل شد. تعریف مجدد سوسیالیسم با تاکید بر آزادی فردی، این تصویر را القا می‌کند که محدود شدن یک نوع آزادی، محدود شدن آزادی به طور کلی است. به علاوه جای ایراد بسیار است که تنها یک اصل، مشخصه تعریف یک آموزه سیاسی شود. خواه این اصل، آزادی باشد یا چیز دیگر. اهداف بسیاری برای سازماندهی انسانی زندگی انسان وجود دارد که ارجحیت انحصاری یکی، بقیه را حذف می‌کند.

این نوع تقلیل‌گرایی (reductionism) اجازه می‌دهد که یک اصل برتر بر مجموعه‌ای وسیع از ارزشها و نیازها در جامعه تسلط یابد مبنای اخلاقی هر نوع ایدئولوژی به چندگرایی و توسعه بیش از این نیازمند است تا بتواند با پیچیدگی جامعه نوین روبرو شود.

تعریف سوسیالیسم به عنوان پی‌گیری آزادی فردی، سوسیالیستها را وامی‌دارد تا هنگامی که ارزشها و الویتهای دیگر، مانند پی‌گیری برابری، تعاون یا عدالت اجتماعی در مقابل آزادی قرار گیرد، تنها از آزادی دفاع کنند. گاه بین ارزشهای مختلف تعارض ایجاد می‌شود. برابری و آزادی گاه مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و در چنین مواقعی گزینشها می‌بایست با اندیشه‌ای بازتر و مرکب‌بینی بیشتری انجام پذیرد، نه با تعهد خود بخودی و از پیش فرموده به ارزشی فراتر شمرده شده. آزادی فردی همواره و در هر موقعیت دارای بیشترین مطلوبیت نیست و گاه می‌بایست برای دستیابی، به ارزش مهم دیگری محدود شود.

بطور مثال، بسیار مشکل بتوان آزادی معمول رانندگان برای تخریب و متراکم کردن جاده‌ها را مجاز شمرد تا همچنان به نام آزادی، خسارات عظیم زیست محیطی، اجتماعی و اقتصادی به بار آید. مردم آزادند تا با هر وسیله‌ای که برمی‌گزینند حرکت کنند، اما در وضعیتهای معینی ضروری است که آزادی آنها، بنا بر دیگر ارجحیتهای مانند ملاحظات زیست محیطی یا بی‌آمدهای آن برای منفعت عمومی سلب شود. تعریف آموزه سوسیالیسم به عنوان تحقق بخشنده آزادی فردی، دست سوسیالیستها را برای تحت‌الشعاع قرار دادن آزادی فردی در چنین مواقعی می‌بندد. سوسیالیسم را نمی‌توان به آزادی فردی تقلیل داد. اهداف دیگری نیز وجود دارد - که سوسیالیستها می‌بایست دنبال کنند - اما با نظریه‌ای از سوسیالیسم مبتنی بر آزادی فردی حذف می‌شوند. گو این که گاه، هدف اخیر باید کنار گذاشته شود. دیگر اشکال عمده تعریف مجدد سوسیالیسم به منزله پیجویی آزادی فردی، فردگرایی این رویکرد است. سرسپردن به آزادی فردی مجوزی بدست می‌دهد که زیر نام رهایی افراد از احکام بیرونی، حتی صمیمانه‌ترین کوششها برای استقرار شکل مطلوبی در جامعه رد شود. البته با توجه به سابقه سوسیالیسم در این مورد، چنین گرایشی قابل درک است. اما مساله این است که این عمل هرگونه کوششی را برای قرار دادن مصلحت اجتماعی در راس و فراتر از امیال شخصی بی‌اعتبار می‌کند. این رویکرد به عمد از هرگونه متعهد شدن به اینکه «جامعه چگونه باید باشد» برهیز می‌کند، الا اینکه آزادی باید به گونه‌ای برابر بین مردم توزیع شود تا خود نحوه مطلوب زندگی را تعیین کنند. این نظر بسی خوشایند می‌نماید، اما تشخیص نمی‌دهد آنچه که عملاً تحقق می‌یابد تصویری قائم به ذات از جامعه، به عنوان مجموعه ترجیحات افراد است که این افراد بر آن تسلطی ندارند.

■ شکست سوسیالیسم در روش‌های آن بوده است و نه در هدف‌هایش. هرگاه روش‌های دولت‌گرای سوسیالیسم کنار گذاشته شود، به مزایای فراوانش می‌توان پی برد.

■ بر زمینه‌ای از ملی‌گرایی و ستیزه‌جویی، زرادخانه‌های دهشت‌انگیز، قحطی، مرگ و میر و بحران اکولوژیک در جهان سوم، بیش از هر چیز نیاز به آموزه‌ای که بر برابری، تعاون، عام‌گرایی و مصلحت عمومی پای‌بفشارد، وجود دارد.

فردگرایی به این معنی، آموزه‌ای است قائم به ذات که طرح یک جامعه فردگرای رقابتی را در می‌اندازد که رها از هدایت دموکراتیک کلی است و نباید آن را با بدیل بیطرف آزادیخواه یا دموکراتیک در برابر تفاسیر قدرت‌مدارانه آموزه‌های مصلحت عمومی، یکسان گرفت. جامعه به ضرورت، همیشه شکلی قائم به ذات می‌گیرد.

آموزه آزادی فردی‌ای که در ظاهر خنثی است، در عمل آثاری معین دارد. تاثیر ناخواسته تعریف مجدد سوسیالیسم بر اساس آزادی فردی این است که به جامعه‌ای فردگرا و رقابتی، از آن نوع که در سوسیالیسم مذموم است، اجازه می‌دهد تا با لباس مبدل از راه پنهان وارد شود. این آموزه با ظفر رفتن از طرح نظریه مستقلی درباره جامعه مطلوب، به علت مرجح شمردن آزادی افراد در برنامه‌ریزی آینده خود، شکل‌گیری ساختمان جامعه را به کنش‌های متقابل افراد وامی‌گذارد.

برخلاف تمایل لیبرال‌های نو، حتی نمی‌توان ادعا کرد که نتیجه مشخص نهایی، تصادفی‌تر و اختیاری‌تر از زمانی است که از دیدگاهی معین در مورد [شکل مطلوب] جامعه تبعیت می‌شود. این اندیشه در واقعیت بر اثر اعمال نفوذ نابرابر عوامل نیرومند ویژه‌ای چون بنگاههای اقتصادی غول آسا در تعاملات رقابتی اقتصاد بازار آزاد، کم‌اعتبار می‌شود. تعریف مجدد سوسیالیسم بر اساس اصل آزادی فردی، بر این اندیشه بیش از هر چیز دیگر تاکید می‌نهد که مقاصد یا تعاریف افراد از آنچه خیر و مطلوب قلمداد می‌شود می‌بایست به یکسان معتبر انگاشته شده و امکان شکوفایی داشته باشد. مشکل این است که معیار سنجش در تمام حوزه‌های عمل، آزادی افراد است. بدون توجه به این که نتایج آنها چیست و بدون توجه به این که فراتر از ارجحیتهای تک‌تک افراد، چه مصلحتی وجود دارد. به این ترتیب قضاوت بر اساس مصلحت عمومی، نوعی تحمیل بر آزادی افراد تلقی می‌شود.

اما گزینه فردگرا، سوسیالیسم را به آموزه کاملاً صوری آزادی فردی تبدیل می‌کند، بدون آن که سخنی از مطلوبیت ذاتی راههایی که افراد پی می‌گیرند - با توجه به ملاحظات کلی‌تر عمومی یا اجتماعی - به میان آورد. در حالی که برای ارزیابی بی‌آمدهای تفاسیر مختلف آزادی فردی برای حیات دیگر افراد یا عموم مردم، مجموعه وسیعتری از ملاحظات کلی و مستقل باید در نظر گرفته شود.

بحث از لزوم طرح اندیشه‌های مستقل و قائم به خود درباره این که شکل آینده جامعه چگونه باید باشد، یا درباره مصلحت عمومی، مایه‌ای پدرسالارانه یا قدرت‌مدارانه ندارد. جامعه الزاماً شکل مشخص و قائم به ذات به خود می‌گیرد. پس برنگزیدن این شکل، خود نوعی گزینش است. به همان اندازه که اقدام آگاهانه سوسیالیستها در پیجویی اولویت‌های مشخص، یک گزینش است.

متفکر نولیبرال آزادیخواه، مجموعه مشخصی از ترتیبات [اجتماعی] را مفروض می‌گیرد. به همان اندازه که متفکر سوسیالیست چنین می‌کند. اگر تصمیمی درباره شکل مقبول جامعه بطور علنی به وسیله صاحبان منافع اجتماعی در مجموع، اتخاذ نشود آن گاه شکل جامعه در آمیزه‌ای از شرایط «رهاگذاری» (Laissez - Faire) و اعمال نفوذ صاحبان منافع قدرتمند

واضحی دارند.

اگر کالایی به شدت مورد نیاز باشد قیمت آن بالا خواهد رفت و به عنوان شاخصی از کمبود عرضه آن از یکسو، و انگیزشی به شکل سود موعود بالاتر تولید کنندگان در بالا بردن تولید از سوی دیگر، عمل خواهد کرد. هنگامی که تولید بیش از حد باشد، قیمت‌ها کاهش یافته و این به تولیدکنندگان اطلاع و انگیزه تغییر جهت تولید را به سوی موارد سودآورتر می‌دهد.

بازارها از این طریق روشهای سریع و کارآی عرضه اطلاعات درباره تقاضای مصرف کننده و راهی مطمئن برای تضمین پاسخگویی به موقع تولیدکنندگان را فراهم می‌آورند.

بازار، مشوق نوآوری و پویایی است. زیرا تولید کنندگان مجبورند برای کسب سود، بیوسسته تولید و کارآیی‌شان را بهبود بخشند و حوزه‌های تقاضای جدیدی را کشف کنند. بازار در برگیرنده توزیع قدرت خرید در میان مصرف کنندگانی است که قادر به گزینش محصولات گوناگون‌اند و با رفتار خود به تولید کنندگان تحمیل می‌کنند که چه باید تولید کنند.

با این تمهیدات، ناکارآمدی و فقدان پاسخ‌گویی برنامه‌ریزی دولتی مرکزی درمان شده و قدرت بین بنگاهها و افراد توزیع خواهد شد. سوسیالیسم بازار در این راه با روندهای لیبرالیسم نو، «فراورد گرایی» (Post - Fordism) و «فراکمونیسم» (Post - Communism) همگام و الگوی سوسیالیسم دولت‌گرا به الگویی چندگرا، آزادخواه و فردگرا تبدیل می‌شود. من خواستار نفی همه دستاوردهای اندیشه سوسیالیسم بازار نیستم. هرچند که فکر می‌کنم نیاز است نقش نیروهای بازار با دخالت معیارهای اجتماعی‌تر و غیربازاری در تصمیم‌گیری بنگاه‌ها تعدیل شود، اما دقیقاً به دلیل کارکردهایی که خلاصه آن ارائه شد بازار و نیروهای بازار را در هر اقتصاد کثرت‌گرا و سوسیالیسم حائز نقش می‌دانم.

حال نگاهی به مشکلات مدل سوسیالیستی بازار می‌اندازیم سوسیالیستهای بازارگرا از ماهیت سوسیالیستی طرح‌های خود از دو موضع دفاع می‌کنند. نخست، با وجود برخوردی دوپهلوی با سوسیالیسم فرجام‌گرا- این عقیده که سوسیالیسم می‌بایست به ماحصل برابر برای مردم منتهی باشد - با تعصب از برابری «در خط آغاز» دفاع کرده و می‌اندیشند که نیروهای بازار با این اصل سوسیالیستی سازگارند. استدلال دوم آنها این است که تمایز سرمایه‌داری از سوسیالیسم، ربطی به نقش بازار ندارد، بلکه تفاوت بر سرمالکیت ابزار تولید است. آنها می‌گویند سوسیالیسم بازار به این دلیل بدیلی سوسیالیستی است که شکل غالب مالکیت در آن، مالکیت کارگری است؛ یعنی شکلی غیر سرمایه‌دارانه و بطور قطع سوسیالیستی دارد.

اما ادعای آنها در مورد سازگاری اقتصاد بازار و سوسیالیسم، ساده‌انگارانه است. سوسیالیسم براساس اهداف آن می‌بایست تعریف شود و نه وسایل نیل به آن اهداف و از آنجا که مالکیت اجتماعی وسیله‌ای برای دستیابی به مقاصد سوسیالیستی است - نه هدفی فی‌نفسه - نمی‌تواند به منزله عاملی برای تعریف سوسیالیسم تلقی شود. مالکیت بر ابزار تولید همیشه وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف سوسیالیستی، و نه هدفی فی‌نفسه، بوده است. از این رو نمی‌تواند مشخصه تعریف سوسیالیسم باشد. بنابراین دفاع طرفداران سوسیالیسم بازار از موضع سوسیالیستی‌شان به دلیل تحقق اشکال غیر سرمایه‌دارانه مالکیت، دفاعی معتبر نیست. اما دلایل دیگری نیز برای رد ادعای طرفداران سوسیالیسم بازار در مورد سازگاری بین نیروهای بازار و ارزشهای سوسیالیستی وجود دارد.

سه ارزش اصلی در سوسیالیسم با اقتصاد مبتنی بر نیروهای بازار در تضاد است: «تولید برای نیاز»، «اهداف اجتماعی در تصمیم‌گیری» و «برابری».

سوسیالیسم بازار در پاسخ به این سوالات در مانده است. نخست، مسأله تولید برای نیاز. نیروهای بازار برای برآوردن نیاز اجتماعی کفایت نمی‌کنند. زیرا آنها نه به نیاز بلکه به تقاضای مصرف کننده پاسخ می‌گویند که ماهیتی کاملاً متفاوت دارد. در مدل نیروهای بازار، تقاضا به رفتار خرید مصرف کنندگان مربوط است که این خود از توزیع نابرابر قدرت خرید نشأت می‌گیرد که به «توانایی پرداخت» نیز موسوم است. نیروهای بازار به سطوح بالای تقاضا پاسخ می‌دهند. اما تقاضا به عنوان شاخص مشخص کننده نیازها، به دلیل توانهای متفاوت پرداخت مردم، دچار کژنمایی است. در

تعیین خواهد شد.

به علاوه، دیدگاهی مشخصاً متعهد می‌تواند الگوی وضع اجتماعی را تنظیم کند که در عمل، آزادی فردی و دموکراسی را تسهیل نماید. فردگرایی رقابتی، پناهگاه مطمئن‌تری از تعاون و هماهنگی برای دستیابی به اهداف آزادیخواهانه و چندگرایانه نیست.

روابط اجتماعی مبتنی بر همکاری و هماهنگی امکان می‌دهد که فردیت متنوع افراد از طریق جذب و ادغام در ساختارهای دموکراتیک، و نه دور نگاه داشتن آنها از این ساختارها حفظ شود و هر یک بتوانند در این ساختارها در جای دلخواه خود قرار گیرند.

به جای واگذار کردن آزادی و چند گرایی در بی‌قاعدگی وضع «رها گذاری» (لسه فر)، می‌توان از هماهنگی برای حفظ و پرورش آزادی و چندگرایی بهره جست. این هماهنگی ضرورتاً به دیدگاهی پدرسالارانه و قدرت‌مدارانه نمی‌انجامد. زیرا افراد و گروههای اجتماعی جزئی از فرایند هماهنگی دموکراتیک می‌شوند که در آن نیازی نیست مصلحت‌ها و تجویزات به صورت فرامین از بالا صادر شود، بلکه از راه گفتگوی دموکراتیک با مشارکت فراگیر تعیین خواهند شد.

## □ سوسیالیسم بازار

«چپ» در مورد جایگاه بازار در اندیشه سوسیالیسم، دچار پراکندگی بسیار است. به عقیده من اصطلاح «سوسیالیسم بازار» با معانی بیش از حد کلی به کار برده شده است. از این اصطلاح می‌بایست برای تشریح اندیشه‌ای بهره برد که اقتصاد متکی بر نیروهای بازار را با ارزشهای سوسیالیستی سازگار می‌انگارد. اما آن را نباید به برداشتهایی از سوسیالیسم مربوط دانست که در آنها بازار نقشی دارد اما اصل سازماندهنده مسلط در اقتصاد نیست.

بخش اعظم اندیشه‌هایی که معمولاً سوسیالیسم بازار نامیده شده به هیچ وجه مبلغ اقتصادی مبتنی بر نیروهای بازار که در آن تصمیم‌گیری اقتصادی کاملاً به ملاحظات بازار سپرده شده باشد، نیست. کسانی که بطور سنتی مهر طرفداری از سوسیالیسم بازار خورده‌اند، نظیر «آلک نوو» (Allec Nove)، چنین اعتقادی ندارند. آنها از اقتصاد تحت سلطه نیروهای بازار حمایت نمی‌کنند. در اقتصاد مورد نظر آنها بازار نقش دارد، اما این نقش مشخصه تعیین کننده اقتصاد نیست. در واقع مقام برنامه‌ریزی مرکزی، نظم بخشی و مالکیت اجتماعی نزد کسانی چون «آلک نوو» به اندازه‌ای است که آنها را از بسیاری جهات در زمره سوسیالیستهای سنتی و نه چندان دور از اصول گرایی سوسیالیستی قرار می‌دهد. اصولی که بسیاری کسان در صفوف چپ، خواستار دوری از آنند.

کسانی که از تفکر جدی انگاشتن نقش بازارها انتقاد می‌کنند، به سادگی این نقش را - که کمابیش هر اقتصاددان سوسیالیست با خرسندی تمام حاضر است به بازار بسپارد - با لیبرالیسم مبتنی بر نیروهای بازار که کاملاً چیز دیگری است اشتباه می‌گیرند.

از سوی دیگر سوسیالیسم بازار واقعی، اقتصادی را در نظر دارد که نیروهای بازار آن را به حرکت در می‌آورند. اما این امر با سوسیالیسم سازگار است. آنچه که طرفداران سوسیالیسم بازار نظیر «سائول استرین» (Saul Estrin) و «جولیان له گراند» (Julian Le Grand) مطرح می‌کنند، موسسات تحت هدایت کارگران است که در اقتصاد مبتنی بر نیروهای بازار عمل می‌کند. به عبارت دیگر، همان گونه که «هرست» (Hirst) آنها طرفدار «لیبرالیسم اقتصادی بدون سرمایه‌داران» هستند. آنها بر زمینه‌ای لغزنده می‌کوشند اثبات کنند که به دلیل متعلق دانستن وسایل تولید به کارگران، موضعی سوسیالیستی دارند. امتیاز طرفداران سوسیالیسم بازار آن است که می‌کوشند به بعضی از ناکارآمدیهای بدیهی سوسیالیسم سنتی همچون تمرکز بیش از حد مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی ناکارآمد غیر دموکراتیک و فقدان توجه به حقوق مصرف کننده و فرد پاسخ گویند. آن‌ها انتقاد بر این موارد را با اعتقاد به این واقعیت در می‌آمیزند که بازار، قطب متضاد سوسیالیسم بوده بلکه با آن سازگار است.

آنها استدلال می‌کنند که بازارها مزیت‌های اطلاع‌رسانی و انگیزشی

■ امتیاز طرفداران سوسیالیسم بازار آن است که می‌کوشند به بعضی از ناکارآمدی‌های بدیهی سوسیالیسم سنتی همچون تمرکز بیش از حد مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی ناکارآمد غیر دموکراتیک و فقدان توجه به حقوق مصرف‌کننده و فرد پاسخ‌گویند.

■ دفاع طرفداران سوسیالیسم بازار از موضع سوسیالیستی‌شان به دلیل تحقق اشکال غیر سرمایه‌دارانه مالکیت، دفاعی معتبر نیست.

■ نیروهای بازار به بهای از دست رفتن تعاون، عدم توجه به عوارض بعدی، ملاحظات اجتماعی و زیست محیطی که در ترازنامه‌شان ثبت نمی‌شود، رقابت را دامن می‌زنند.

احساس تعلق به اجتماع را تقویت خواهد کرد. به اعتقاد آنها کارگران، اندیشه تعاون را در زندگی از طریق درگیر شدن در تصمیم‌گیری در تولید تعاونی معمول خواهند کرد. اما به احتمال قوی‌تر تعاونی‌ها در چنین زمینه‌ای احساس تعلق جمعی را تنها در درون خود پرورش می‌دهند و به همان اندازه بنگاه‌های سرمایه‌داری در معرض کشش منافع گروهی و ملاحظات رقابتی در روابط بیرونی خواهند بود. هیچ دلیلی ارائه نشده که پرورش نیت همبستگی در بنگاه‌های تحت هدایت کارگران به همبستگی وسیع‌تری تعمیم یابد، مگر آن که ساختارهای جمعی مشابهی بنگاه‌ها را به یکدیگر و به دنیای وسیع‌تری پیوند زند.

پاسخ دیگر طرفداران سوسیالیسم بازار به نقد «رقابت» این است که اقتصاد بازار با روابط تعاونی در ورای بخش بازاری شده، کاملاً سازگار است. اینکه این ادعا در عمل تا چه حد مصداق دارد قابل بحث است. پیروی از منفعت شخصی در روابط غیر بازاری در جوامع دارای اقتصاد بازار فراوان است. روابط غیر بازاری چنان برقرار می‌شود که گویا کالایی یا بازاری شده است. بطور مثال، هنگامی مردم بین دو قطب منفعت شخصی اقتصادی و رفاه اجتماعی قرار گیرند، اولی برایشان مقبول تر است و این در صندوقهای رأی بازتاب می‌یابد. به علاوه، مصرف‌گرایی و خصوصی‌گرایی، مشخصه‌های اصلی زندگی خانوادگی و خانوار است. حتی اگر چنین نبود، یا دامنه آن محدود بود، باز هم اقتصاد بر طبق اصل منفعت‌جویی رقابتی اداره می‌شد. تاثیر اقتصاد بر نحوه زندگی مردم به گونه‌ای غیر قابل تصور، شدید است.

میزان خیرخواهی مبتنی بر تعاون که در جایی دیگر از نظام اجتماعی به نمایش گذاشته می‌شود هرچه باشد، سلطه جامع منفعت‌جویی رقابتی در اقتصاد برای به محکمه خواندن آن کافی است.

رقابت در بازار، مایه سود و زیان، درآمد اندک و بسیار و مناطق بهره‌مند و فراموش شده است. کوتاه سخن این که، رقابت، نابرابری به بار می‌آورد. این عامل سومی است که تمسک سوسیالیست‌ها را به کارگران هدایت‌کننده بازار بی‌اعتنا می‌کند. طرفداران سوسیالیسم بازار برداشت بسیار مبهمی از مقوله برابری دارند. آنها از یکسو نابرابری را رد می‌کنند و آن را ناشی از سرمایه‌داری می‌دانند و نه بازار و برای غلبه بر نابرابری، توزیع مجدد را پیشنهاد می‌کنند. اما از سوی دیگر ماهیت ذاتاً نابرابر نیروهای بازار را می‌پذیرند و از آن استقبال هم می‌کنند.

کوشش برای نسبت دادن زشتی نابرابری، تنها به سرمایه‌داری بسیار گمراه کننده است. هم سرمایه‌داری و هم بازار سازنده و باز تولید‌کننده نابرابری‌اند. صرف هدف گرفتن نابرابری در سرمایه‌داری، تنها این واقعیت را می‌پوشاند که بازار نیز ذاتاً و بطور فزاینده به ایجاد نابرابری گرایش دارد.

اقتصاد بازار، تولیدکنندگان به نیازهایی که با رفتار خرید مصرف‌کنندگان بیان نشود پاسخ نمی‌گویند، خواه این امر ناشی از فقدان قدرت خرید باشد، خواه به دلیل تفاوت در قدرت خرید مردم، به شکل نامتوازن تجلی یابد. به این معنی بازارها بطور جدی فاقد آنچه که ادعا می‌کنند قدرت اصلی آنها است - پاسخگویی به نیازهای مصرف‌کننده - هستند. این انتقاد به منزله تحمیل نیازهای يك شکل و به گونه‌ای غیر واقعی «عینی» به مردم، بدون توجه به ترجیحات آنان نیست. اگر بازار نتواند بیان واقعی و آزاد نیازهای افراد را تسهیل کند به این معنی نیست که نیازهای آنان می‌بایست از بالا و به وسیله دولت تعیین شود. نیازها می‌تواند بطور دموکراتیک و از پائین به وسیله گفتگوی اجتماعی چندگرایانه منافع گوناگون، بیان شود.

باید گفت به بهره‌گیری از معیار بازار در تصمیم‌گیری بنگاه نیاز است و تقاضای مصرف‌کننده می‌بایست به عنوان يك عامل در تعیین اولویتهای تولید به حساب آید. با این همه مصرف‌کنندگان احتیاج دارند که در اداره بنگاه‌ها اختیار یابند و مطالعه و پژوهش در بازار نیز ضرورت دارد تا نیازهایی که به درستی یا مطلقاً در الگوی تقاضای بازار مصرف‌کننده منعکس نشده است، مشخص شود.

چنین ساز و کاری به گونه‌گونی نیازهایی که بوسیله خود مردم مشخص شده حساس است و به تحمیل دولتی از جحیتها، یا به برداشت کژنمای نیروهای بازار تکیه نمی‌کند. طرفداران سوسیالیسم بازار استدلال می‌کنند کژنمایی ناشی از توزیع نابرابر قدرت خرید بر دقت پاسخگویی نیروهای بازار به نیازها، می‌تواند با توزیع مجدد [درآمد] حل شود. مسأله‌ای که پیش می‌آید این است که این وظیفه عظیم توزیع مجدد را چگونه می‌توان در متن اقتصاد بازار که پویایی اش ناشی از باز تولید و انباشت نابرابری است، تحقق بخشید و استمرار آن را تضمین کرد. سوسیالیست‌هایی که در اقتصاد سرمایه‌داری یا بازار فعالیت می‌کنند همیشه در مورد حدود امکان سیاسی دخالت و تنظیم اقتصاد در جهت اهدافی که بطور مستقیم با منطق نظام اقتصادی در تضاد است، غلو کرده‌اند.

اشکال دوم سوسیالیسم بازار این است که نیروهای بازار به بهای از دست رفتن تعاون، عدم توجه به عوارض بعدی، ملاحظات اجتماعی و زیست محیطی - که در ترازنامه‌شان ثبت نمی‌شود - رقابت را دامن می‌زنند. موفقیت یا حتی ادامه حضور در بازار، مستلزم چنین قصور اجتماعی است. موفقیت در رقابت و سودآوری همیشه مقدم است. هرچند که راه‌های متفاوتی برای تحقق آنها وجود داشته باشد.

پاسخ طرفداران سوسیالیسم بازار به این اشکال، ضعیف‌تر است. زیرا نوعی گزینه اشتراکی را که، بزعم آنها، این انتقاد به آن اشاره دارد، رد می‌کنند.

این پاسخ ضعیفی است. زیرا بنا به سنت پیروان واقعی «هایک» (Hayek)، در مقابل بازار تنها از وجود يك گزینه اشتراکی صحبت می‌شود؛ یعنی يك اجتماع «يك بنی» (Mono lithic) که در آن فردیت تمام افراد در مقابل مصلحت اجتماع نفی می‌شود. بزعم آنها تنها دو گزینه فوق‌العاده مخالف وجود دارد: رقابت در بازار یا اشتراکی‌گری «يك بنی». این کاریکاتوری است که تجربه سوسیالیسم اروپای شرقی را منعکس می‌کند. اما تعاون بیشتر و توجه به ملاحظات غیراقتصادی لزوماً به معنی منقاد شدن علایق افراد و گروه‌های متنوع در برابر مصالح اجتماع به گونه‌ای که در آن مورد خاص تجربه شد، نیست.

علایق گوناگون در جامعه می‌تواند به دیگر منافع و به مصلحت عمومی توجه بیشتری داشته باشد، بدون آن که هویت و فردیت خود را نفی کند. امکان سازگاری بین نیازهای افراد یا گروه‌ها با یکدیگر و با نیازهای جامعه به عنوان يك کل، در عین حفظ هویت فردی و آزادی آنها، بطور کامل وجود دارد و وانمود کردن چیزی دیگر، غیرصادقانه می‌نماید. لازم نیست مصلحت اجتماعی و منافع اجتماعی وسیع‌تر، يك امر «عینی» خارجی یا تعیین شده دولتی باشد. این منافع می‌تواند مورد مذاکره و موافقت صاحبان منافع متنوع در فرایند مباحثات انجمن‌ها قرار گیرد.

طرفداران سوسیالیسم بازار می‌کوشند رقابت را به سرمایه‌داری واگذارند. با این استدلال که وجود تعاونی‌های کارگری در اقتصاد بازار، اشتراک و

جایگزین کردن آن با بینش ابزاری نو لیبرال و هرج و مرج بازار، دموکراتیزه کردن راهی است برای تجدید ساختار سوسیالیسم تا جاذب و متناسب تر شود و به عقیده بسیاری، این امر جوهر اصلی سوسیالیسم است. به گونه‌ای که هم اکنون برای بسیاری، سوسیالیسم همانا دموکراتیزه کردن است.

بعضی از نظریه پردازان سوسیال دموکرات نظیر «نوربرتو بابیو» (Norberto Bobbio) خواهان انطباق سوسیالیسم با اندیشه‌ها و نهادهای لیبرال دموکرات، چون دموکراسی پارلمانی و حکومت قانون اند. نهادهای بنیادین دموکراسی لیبرال که در جاهایی چون بریتانیا نیازمند اصلاح ریشه‌ای است و مدتها به وسیله سوسیالیست‌ها به عنوان «دموکراسی بورژوازی» رد می‌شد، حالا به طور وسیع مورد پذیرش بی چون و چرای اکثر افراد در جناح چپ - لاقبل به عنوان امری مقدماتی مطلوب - قرار گرفته است. به گونه‌ای که گویا احتیاج به هیچ توجیه و تفسیری ندارد.

آنچه میل دارم به آن بپردازم نظریه‌های جدید متعدده به دموکراتیزه کردن سوسیالیسم از طریق اشکال جدید تمرکز زدایی، شهروندی و مشارکت است که از دموکراسی لیبرال متعارف فراتر می‌رود، این توجه به دلیل آن است که این نظریه‌ها چیزی بیش از انطباق با اشکال موجود دموکراسی لیبرال ارائه می‌کنند و به همین دلیل مهم اند. آنها جایگاهی برای دموکراسی قابلند که اگر چه سابق نظری و حتی عملی دارد، کمابیش در جوامع سرمایه‌داری و سوسیالیست پس از جنگ یافت نشده و در اندیشه عملی سیاسی رسمی چندان جدی گرفته نشده است این آخرین نظریه‌ها نه تنها با سوسیالیسم، بلکه با دموکراسی لیبرال در چالش است. نویسندگانی چون «بولز» و «گینتیس» (Gintis و Bowles) «هلد» (Held)، «هرست» (Hirst)، «کین» (Keane)، «لاکلو» و «موفه» (Laclau و Mouffe) «پلانت» (Plant)، «راستین» و «والزر» (Walzer و Rustin) در باره گام‌های گوناگونی بحث می‌کنند که از قبول نهادهای لیبرال دموکراتیک سنتی غربی تا اصلاح ریشه‌ای قانونی آنها، تعمیم دموکراسی از سیاست به اقتصاد و جامعه مدنی و تا جایگزینی اشکال جدید رادیکال، چندگرا، غیر متمرکز، و مشارکتی دموکراسی را در بر می‌گیرد.

پاسخ جناح راست نولیبرال به نقش مداخله‌گرایانه و رو به گسترش دولت در شرق و غرب، در زندگی مردم و در جامعه مدنی این است که اندیشه‌های مصلحت عام و جمع‌گرایی تعطیل و دولت در کوچکترین اشکال ممکن محدود شود. لیبرال‌های نو به جای دولت، فرد و پیروی از منفعت شخصی را به عنوان اصول حاکم بر سازمان اقتصادی و سیاسی جامعه قرار می‌دهند. بعضی از اندیشه‌گران مورد اشاره همچون «جان کین»، تا اندازه‌ای از باره‌ای از این اندیشه‌های لیبرال هواداری می‌کنند. اما پاسخ اصلی سوسیالیست‌های مدنی به دولت‌گرایی، نه رها کردن نیازها و امکانات عمومی در ازای گسترش خصوصی سازی و بازار، بلکه اعمال نظارت دموکراتیک بیشتر بر آنها است. دموکراسی به این معنا به عنوان «بهترین پاسخ سوسیالیسم به راست» قلمداد می‌شود. سوسیالیست‌های مدنی توجه بیشتری به دموکراتیزه کردن دولت و تمرکز زدایی از قدرت دولت و سپردن آن به جامعه مدنی دارند، تا جدا کردن دولت از جامعه مدنی و به حداقل رساندن نقش دولت.

استدلالات جدید سوسیالیست‌های مدنی، که بطور موزج در مقالات نشریه «نیو استیتسمن» (New Statesman) به وسیله «موفه» و «والزر» ارائه شده است، خواهان نقش بیشتر برای مشارکت کامل و برابر شهروندان فعال در سیاست به منظور تعیین مصالح عمومی است، این استدلال بر روایتی از نظریه اثباتی آزادی متکی است. به این معنا که تمام شهروندان می‌بایست از حق شرکت فعال و برابر در اداره سیاسی جامعه برخوردار باشند و نیز باید از حقوق مدنی و منابع لازم برای ممکن کردن این مشارکت بهره‌مند باشند. به این معنی سوسیالیسم مدنی بطور عمده، آموزه‌ای برابری خواه و عمیقاً اجتماعی و مبتنی بر مشارکت جمعی است. این اندیشه عمیقاً به تعمیم معنای «فضیلت مدنی» در جامعه، یعنی فرهنگی متعهد به علایق عمومی و فعالیت سیاسی متکی است. چهار مساله، سوسیالیسم مدنی را با مشکل مواجه می‌کند، یکم، مشکل بتوان دید که اندیشه مشارکت فرد به شیوه مدنی در جوامع پیچیده و انبوه چگونه تحقق می‌یابد. دوم، دشواری فهم این که مشارکت توده‌ای چگونه

طرفداران سوسیالیسم بازار که نابرابری‌گرایی نیروهای بازار را قبول دارند، استدلال می‌کنند که بسیاری از نابرابری‌ها غیر عادلانه نیست و از سوی دیگر نابرابری در اقتصاد بازار را می‌توان با روش‌های توزیع مجدد اصلاح کرد. در مورد اول، آنها برابری در فرجام کار را رد می‌کنند. زیرا با شدت صبحه اشتراکی‌گری «تک‌بن» (monist) دارد و نیز به این دلیل که درآمدهای نابرابر هنگامی که مردم از پایگاهی برابر آغاز کنند، غیر عادلانه نخواهد بود. اما تاکید بر ملاحظات برابری گرایانه و اجتماعی، به خودی خود دال بر اشتراکی‌گری «تک‌بن» نیست. برابری با چندگرایی سازگار است. برابری به معنای یک شکلی نیست. به علاوه متعهد شدن به برابری [برخورداری همگان از امکانات برابر] بدون متعهد ماندن به برابری در فرجام کار، بسیار مشکل‌آفرین است. مشکل در این است که نابرابری در انتهای یک فرایند، به منزله نابرابری در ابتدای فرایند دیگری است. تصمیم‌گیری در مورد این که توزیع عادلانه از کجا آغاز و در کجا پایان می‌یابد، بسیار مشکل است. به عبارت دیگر، ستانده نابرابر که برای سوسیالیست‌های بازار قابل پذیرش است، بدون شک به منزله آغاز از پایگاه‌های نابرابر در مجموعه دیگری از کنش‌های متقابل اجتماعی است که در واقع برای آنها قابل پذیرش نیست. نابرابری در پایان کار، هنگامی که آغازی نابرابر را موجب شود، با شرط آغاز از امکانات برابر که مورد نظر طرفداران سوسیالیسم بازار است، خوانایی ندارد.

طرفداران سوسیالیسم بازار هنگام استدلال در مورد توزیع مجدد، دامنه‌ای را که برابری می‌تواند در آن جنبه قانونی یا تنظیم شده باشد، دست کم می‌گیرند. زیرا درون بازاری قرار دارند که اقتصاد با پوششی ذاتاً باز تولید کننده و فزونی بخش نابرابری‌ها به جلو می‌رود. استدلال دیگر آنها این است که بازار، نوعی بخت‌آزمایی است که در آن ستانده‌های نابرابر ناشی از عواملی به جز شایستگی، با کسب ستانده‌های نابرابر بعدی به وسیله آنهاست که شانس کمتری آورده بودند، متوازن می‌شوند. اما این استدلال محکمی نیست. زیرا بر مبنای درآمد باد آورده، شخص در موقعیت اقتصادی برتری قرار می‌گیرد که می‌تواند از آن برای تضمین منفعت در تحولات آینده بهره‌جوید. یکی از اثرات جانبی گرایش نیروهای بازار به ایجاد نابرابری این است که نابرابری مختل کننده آزادی اثباتی، یعنی حدود امکانات، منابع و توانایی‌های مردم برای ابراز وجود آزادانه خویش است. اگر تخصیص منابع متوازن تر باشد تا مردم را برای درک استحقاقشان برای آزادی توانمند کند، آن گاه دستاورد آن، هر آزادیخواه راستینی را همچون برابری خواهان خرسند خواهد کرد. زیرا این توازن، امکانات شکوفایی آزادی را در جهان افزون خواهد کرد و امکان برابری بهره‌مندی از آزادی را فراهم خواهد آورد.

برابری بیشتر در تخصیص منابع مورد نیاز برای تضمین تجلی مثبت آزادی، گستره آزادی را عامتر و بهره‌مندی متوازن تر از آن را ممکن می‌کند. برابری، پایه‌ای برای افزایش مجموعه آزادی‌ها و به همان گونه، مبنایی برای توزیع برابر آن است. به این ترتیب طرفداران سوسیالیسم بازار در مورد مساله‌ای که ادعا می‌کردند در آن برتری ویژه‌ای بر سوسیالیست‌های سنتی دارند - یعنی آزادی - بطور واضح پی اعتبار جلوه می‌کنند. زیرا نظام پیشنه‌ای آنها پرورنده نابرابری‌هایی است که آزادی اثباتی را فرو می‌کشد.

## □ دموکراسی، شهروندی و سوسیالیسم

سومین گرایش نو در اندیشه سوسیالیستی، کوشیده است در عین قبول بسیاری از مسایلی که لیبرال‌های نو، «پس از فورد گرایان» و معتقدان به عصر «پس از کمونیزم» در مورد سوسیالیسم سنتی طرح کرده‌اند، پاسخی جز گزینه‌های فردگرایانه و بازاری ارائه کند. کوشش این اندیشه‌نویین سوسیالیستی - سوسیالیسم مبتنی بر «شهروندی» یا «سوسیالیسم دموکراتیک رادیکال» - آن است که تعهد جمعی و اجتماعی سوسیالیسم را حفظ و در عین حال، اشکال «دولت‌گرا» را که تاکنون مورد توجه بوده است، با اشکال دموکراتیک‌تر تعویض کند. این اندیشه، گزینه‌ای غیر دولت‌گرا پیش روی می‌گذارد. اما چاره را در دموکراتیزه کردن مصلحت عمومی می‌داند نه

می تواند با نقش غالب دموکراسی نمایندگی سازگار باشد. سوم، اندیشه اراده عمومی که به وسیله دموکراتهای مدنی ارائه می شود بالقوه اندیشه ای خطرناک و مغایر با چندگرایی است. چهارم، طرحهای پیشنهادی دموکراتهای مدنی گاه بسیار انتزاعی و فاقد اندیشه هایی در مورد نهادهای سیاسی ای است که بتواند آن را متحقق سازد.

\* ۱- دموکراسی مشارکتی. یکی از مشکلات دموکراسی مدنی این است که روشن نیست دموکراسی مشارکتی توده ای مورد نظر چگونه در جوامع صنعتی پیشرفته و پیچیده بزرگ ممکن می شود. تصمیم گیری دموکراتیک می بایست در مجامع عظیم بحث انجام گیرد که مردم نمی توانند به نحو مناسب در آن شرکت کنند و در نتیجه، تصمیم گیری به وسیله گروههای کوچک و متاثر از برانگیختگی احساسی و از روی ترس خواهد بود، نه از روی خرد و سازش. بسیاری از تصمیم ها می بایست درباره موضوعاتی پیچیده و تخصصی گرفته شود که بیشتر مردم دانش کافی در باره آنها برای تصمیم گیری آگاهانه ندارند.

\* ۲- دموکراسی مبتنی بر انتخاب نمایندگان. ناروشتی دیگر مربوط به نقش آینده دموکراسی نمایندگان، یا نهاد سیاسی غالب در بسیاری از جوامع پیشرفته صنعتی است. به نظر می رسد دموکراسی نمایندگان با اندیشه های مشارکت دموکراتهای مدنی مغایر باشد، زیرا تصمیم گیری را به یک باشگاه انحصاری می سپارد. در دموکراسی نمایندگی، مشارکت سیاسی افراد بر اساس ماهیت نظام، محدود است. جوهر دموکراسی نمایندگی این است که قدرت به یک حزب برای حکومت و به مردم برای تعویض آن (حکومت) سپرده می شود. آنچه که مطرح نیست حکومت به وسیله خود مردم است.

دموکراسی نمایندگی پاسخی به تقاضاهای جامعه انبوه است و دموکراسی مدنی باید این مساله را حل کند که مشارکت فعال شهروندان در چارچوب ساختارهای نمایندگی، که شراکت گسترده فعال مدنی را برنمی تابد، ممکن می شود.

\* ۳- اراده عمومی. مساله دیگر این است که دموکراسی مدنی یا باید تعهد خود را به اراده عمومی کنار نهد، یا در این مفهوم تجدید نظر کند. در جوامع بزرگ پیچیده که تقسیمات، تفاوتها و شاخه های کثیر دارند، غیرممکن است اراده ای عمومی تصور شود که به طور خودانگیخته از کل مردم برخاسته و همه در آن سهیم باشند. اندیشه اراده عمومی در دوران «پیش از مدرن» در مقابل اندیشه حکومت مطلقه و قبل از ظهور دولت های ملی انبوه بیدار شد؛ یعنی زمانی که جمهوریها یا دولت شهرهای کوچک می توانستند مدعی همگنی درونی باشند. گرچه حتی در این موارد نیز ادعاها سست بوده و بر پایه محروم ساختن بخشهای بزرگی از جمعیت از حقوق شهروندی قرار داشته است.

جوامع جدید پیچیده تر و چندگراتر از آنند که اراده ای مشترک را برتابند. اندیشه اراده عمومی در اغلب موارد معنایی جز دموکراسی اکثریتی که خواستها و نیازهای اقلیت را سرکوب می کند نداشته است. اراده عمومی در بیشتر مواقع چیزی بیش از مفهومی اسطوره ای، یا یک جامعه خیالی نبوده است که گوناگونی و چندگرایی را به رسمیت نمی شناسد و در واقع سرکوب می کند. فاشیسم و سوسیالیسم دولتی از اندیشه اراده عمومی به گونه ای لوث شده بهره برداری کرده اند. در هر دو این موارد، اعمالی دهشتبار تحت این نام انجام گرفته و مخالفت با آن با بیرحمی سرکوب شده تا این اسطوره حفظ شود. اما آنجا که تعدد و کثرت هست (که همواره حتی در یک جمهوری کوچک و دولت - شهر نیز چنین است) به ساختارهایی دموکراتیک نیاز است که نه در فکر طرح و تثبیت همگنی عام، بلکه در بی استقرار محدودیت هایی بر قدرت دموکراسی اکثریت است تا دموکراسی را در قبال چندگرایی و تنوع، پاسخگو سازد.

جوامع پیچیده بزرگ بر اساس اصل مشارکت حداقل سیاسی، تجلی اختلافها و تفاوتها در احزاب متعدد و پاسخگویی حکومت در مقابل مردم - نه در آمیختن با آنان - اداره می شوند. دموکراتهای مدنی می بایست راهی برای

■ طرفداران سوسیالیسم بازار می کوشند رقابت را به سرمایه گذاری واگذارند. با این استدلال که وجود تعاونی های کارگری در اقتصاد بازار، اشتراک و احساس تعلق به اجتماع را تقویت خواهد کرد.

■ طرفداران سوسیالیسم بازار، هنگام استدلال در مورد توزیع مجدد، دامنه ای را که برابری می تواند در آن جنبه قانونی یا تنظیم شده یابد، دست کم می گیرند.

■ نظریه پردازان سوسیالیسم مدنی در سطحی کاملاً انتزاعی کار می کنند و پاسخ آن ها به مسایل مربوط به ترتیبات نهادی مشخص، مبهم است.

■ بسیاری از هواخواهان سوسیالیسم مدنی می کوشند مفاهیم مورد نظر خود را از گرفتار آمدن در بند سنت های جمهوری خواهانه اندیشه سیاسی برهاند تا به این ترتیب به زبان مناسبی برای بیان رویکرد جدید خود دست یابند.

تنظیم اندیشه شهروندی فعال بیایند که نه با اندیشه اراده عمومی بلکه با مفهومی از علائق چندگانه مرکب هماهنگ باشد که در میان آنان دستیابی به مصالحه از طریق مذاکره ممکن است.

چندگرایی امکان برقراری اولویتهای اجتماعی کلی مورد توافق همگان را نفی نمی کند. بلکه اندیشه اراده واحد جامعه را کنار می گذارد.

\* ۴- نهادهای سیاسی. سؤالی که از این بررسی ها برمی آید این است که چه نهادهای سیاسی ای شایسته دموکراسی مشارکت مدنی اند؟ اگر نهادهای نمایندگی موجود نمی توانند فضای وسیعتری برای مشارکت فراهم کنند، پس چه نهادهایی قادرند چنین کنند؟ بعضی از سوسیالیستهای مدنی از برنامه «منشور بریتانیای ۸۸» در مورد انتخابات بر اساس نسبت آراء، اعلامیه حقوق [شهروندان]، حقوق بشر، قانون اساسی مکتوب، تمرکززدایی و موارد مشابه آنها حمایت می کنند. اما با وجود اهمیت و ارزش این پیشنهادها، آنها واقعاً ربطی به اندیشه های شهروندی و مشارکت فعال ندارند و کمکی به تحقق عینی آن نمی کنند. این طرحها بیشتر به حقوق فردی شهروندی، توجه دارند تا مشارکت فعال، اراده عمومی یا وظیفه مدنی. «منشور ۸۸» به اصطلاح نهادهای سیاسی لیبرال دموکراتیک موجود نظر دارد. اما اقدامی برای فراتر رفتن از حدود الگوی لیبرال دموکراتیک، یا تصحیح محدودیتهای دموکراسی نمایندگی نمی کند و به در انداختن طرحی در زمینه اشکال نهادی مناسب با یک الگوی دموکراسی مشارکتی بدیل عنایتی ندارد.

بطور کلی نظریه پردازان سوسیالیسم مدنی در سطحی کاملاً انتزاعی کار می کنند و پاسخ های آنها به مسایل مربوط به ترتیبات نهادی مشخص، مبهم است. فراخوان تجریدی آنها به دموکراسی مدنی بطور عمده برای حفظ اعتبار جمع گرایی است و به نفع حرکت از دولت گرایی به سوی دموکراتیزه کردن، در مقابل گرایش به بازار و خصوصی سازی، استدلال می کنند. این طرح، با ارزش است. اما نیاز به ارائه پیشنهادها مشخص دارد. در این مرحله، راه مناسب عبارت از طرح مبانی نظری کلی برای بسط بیشتر در آینده.

بسیاری از هواخواهان سوسیالیسم مدنی می کوشند مفاهیم مورد نظر خود

مشترک است. به چنین انجمنهایی می‌توان نقش نهادی شده رسمی‌ای در مجامع سیاسی متشکل از گروهها واگذار کرد.

این عمل دموکراسی نمایندگی چند حزبی را کنار نمی‌گذارد، بلکه آن را تکمیل می‌کند. دموکراسی نمایندگی با تمام نقایص آن نوعی پاسخگویی حکومتها در برابر انتخاب کنندگان را ممکن می‌سازد که خود مانعی در مقابل رفتار دیکتاتور منشانه است.

دموکراسی نمایندگی در جامعه انبوه که در آن امکانات مشارکت محدود است، ضروری است. اما اشکالی دیگر نیز مورد نیاز است تا قدرت حکومت را محدود و آن را پاسخگو کند. با این همه، تمامی فضایل چنین نظامی، دموکراسی منحصر به انتخاب و نمایندگی را، بدون حضور اشکال انجمنی و مشارکتی، توجیه نمی‌کند.

انجمن‌گرایی به افرادی که به فعالیت سیاسی علاقه‌مند نیستند اجازه می‌دهد که از طریق حضور در انجمنهای جمعی بر امور تاثیر داشته باشند. به علاوه فراهم آورنده حوزه‌های «غیر متمرکز کاربردی» بیشتری است که مقیاس آنها برای شهروندی فعال و برای کسانی که مایل به مشارکت در امورند مناسب‌تر است. مذاکره در انجمنها درباره مصلحت عمومی ما را از این اندیشه‌ها رها می‌کند که يك اراده یکنواخت عمومی به طور خود انگیزه در میان همه ما، یا در مجمعی در بیرون و فراتر از ما وجود دارد. چه این مجمع يك موجودیت معنوی و چه يك دستگاه سیاسی باشد. مصلحت عمومی اگر بر ستر انجمن‌ها و از طریق مذاکره تعریف شود، مورد قبول همگان نخواهد بود و ماهیتی «از قبل موجود» و عینی نیز نخواهد داشت. بلکه چنین مصلحت عمومی‌ای، از طریق مذاکره و ایجاد مصالحه میان علایق گوناگون به دست آمده و نتیجه روابط بین الاذهانی (inter-subjective) است، نه آنکه نتیجه يك اراده عینی باشد، از سوی دیگر برخلاف فردگرایی لیبرال، به مصلحت فراگیر عمومی و اجتماعی نیز متعهد است.

مزیت دیگر شکل انجمن‌گرایی دموکراسی این است که محملهایی را فراهم می‌آورد - انجمنها و ساختارهای متشکل گروهی - که از طریق آنها، در فاصله بین دو انتخابات می‌توان بطور پیوسته بر حکومت تاثیر گذاشت.

در دموکراسی نمایندگی، حکومتها می‌توانند از طریق قانونگذاری، علیه موج افکار عمومی عمل کنند، بدون آن که عواقب انتخاباتی آن را متحمل شوند. در دموکراسی نمایندگی در فاصله بین دو انتخابات، در سیاستگذاری به گوناگونی عظیم نیازهای اجتماعی حساسیتی نشان داده نمی‌شود. در انگلستان، خانم «تاچر» در دوره حکومت خود به عمد تصمیم گرفت قدرت منافع جمعی را با استعانت از مفهوم برتری پارلمان و با تکیه بر حق قیومیت بدست آمده در انتخابات کنار بگذارد. وی حضور منافع جمعی را در فاصله بین دو انتخابات مغایر با دموکراسی می‌دانست.

ضروری است که اعمال فشار علایق متنوع در فاصله بین دو انتخابات گسترش یافته و سامان یابد. با ایجاد ساختارهای مذاکره بین گروهها و تعبیه آن در حکومتهای مبتنی بر نمایندگی (پارلمانی) می‌توان دولت حزبی را در دوره بین دو انتخابات نسبت به نیازهای متنوع و کثیر، بیش از پیش پاسخگو ساخت.

این عمل با مشاوره سازمان یافته دولت با علایق موجود در جامعه و با ساختن مجالس نمایندگان گروههای صاحب علایق در سطوح ملی و منطقه‌ای و محلی ممکن می‌شود که اگر چه قدرت بالاتری از مجالس اصلی ندارند، اما می‌توانند در امر قانونگذاری جایگزین آنان شوند، یا قانونگذاری را زیر نظر داشته باشند و بطور کلی به صورت وجدان يك جامعه چندگرا در دوره بین دو انتخابات عمل کنند.

□ پی نوشت‌ها:

(۱) بنیانگذار تامین اجتماعی پس از جنگ دوم در انگلستان - م.  
\* مشخصات مقاله در مآخذ اصلی:

Martel, Luke. «New Ideas of Socialism,» in *Economy and Society*, Vol. 21, No. 2, May 1992, PP. 152 - 172

را از گرفتار آمدن در بند سنت‌های جمهوریخواهانه اندیشه سیاسی برهاند تا به این ترتیب به زبان مناسبی برای بیان رویکرد جدید خود دست یابد.

با اینهمه، این نیز قابل درک است که منتقدانی چون «الک نوو» و «دیوید میلر (David Miller)» تا حدی به حق، بگویند مفاهیمی چون «جمع‌گرایی دموکراتیک» شعاری بیش نیست.

## □ سوسیالیسم مدنی و دموکراسی انجمنی

برای آن که دموکراسی انجمنی بتواند نهادهای مناسب را برای دموکراسی جمع‌گرای مشارکتی مورد نظر سوسیالیستهای مدنی فراهم آورد، دوره وجود دارد. نخست انجمنهایی توانند جایگاه مشارکت فعال آحاد مردم را در سیاست در سطوح قابل دسترس و غیرمتمرکز فراهم کنند. دوم هماهنگی و همسازی گروهی بین انجمنهایی تواند ساز و کاری را فراهم آورد که گروههای صاحب علایق ویژه از طریق آن در حکومت شرکت و به گونه‌ای جمعی در مورد «مصلحت عمومی» مذاکره کنند، تعاون بین آنها پرورش یابد و اشکال چندگرا، فراگیر و غیردولتی برنامه‌ریزی و هماهنگی ممکن شود.

انجمن‌گرایی دو جنبه دارد: قابل شدن نقشی قوی برای انجمنهای داوطلبانه در جامعه مدنی چندگرا و يك نظام سیاسی گروهگرا (Corporatist) متشکل از انجمنهایی که منافع متنوع موجود در جامعه را نمایندگی و بر سر اولویتهای مقبول اجتماعی مذاکره می‌کنند.

يك پاسخ ممکن به مساله نهادهای مناسب برای دموکراسی بر حضور تر این است که تمرکززدایی بیشتری به صورت کارکردی و یا منطقه‌ای انجام گیرد. تمرکززدایی کارکردی از طریق تفویض اختیار تصمیم‌گیری درباره کارکردهای ویژه، مانند برخی صنایع یا حرفه‌ها و یا تحصیلات عالی، به سازمانهایی است که در مورد این کارکردها مسئولیت خاص دارند. من به این علت از حرف و تحصیلات عالی به عنوان نمونه نام بردم که هم اکنون نیز در بسیاری از کشورها، این تمرکززدایی کارکردی در مورد آنها عملی شده است. تمرکززدایی منطقه‌ای نیز می‌تواند به صورت تفویض اختیار به حکومتهای منطقه‌ای یا محلی انجام گیرد، تمرکززدایی، دموکراسی را به پائین و به سطوح کوچکتر و محلی‌تر می‌کشاند که شهروندان امکان مشارکت کامل‌تر و با آگاهی بیشتر را در امور مورد بحث دارند. قبول این که مشارکت «دلخواه» است، نیاز به ارائه پیشنهادها مشخص درباره جایگاههایی دارد که مشارکت در آن «ممکن» باشد. به خصوص با توجه به این که اندیشه دموکراسی مشارکتی و شهروندی فعال توده‌ای در جوامع پیچیده بزرگ، اندیشه‌ای جدل برانگیز است.

يك مشکل اساسی درباره تمرکززدایی مربوط به چگونگی پیوند متقابل واحدهای غیر متمرکزتر است تا از خاص‌گرایی و منفعت‌جویی ابزارگرایانه گروهی برهیز و اعتبار و کارایی اقتصادی تضمین شود. هماهنگی در مقیاس وسیع، ممکن است در نظر گرفتن نقشی مستمر برای دموکراسی نمایندگی را ضروری کند. اما من ترتیبات گروهی‌ای را نیز پیشنهاد می‌کنم که در آن، واحدهای تمرکززوده درباره هماهنگی راهبردها و در روابط مبتنی بر همکاری بین خود مذاکره کنند، نه آن که چنین موضوعاتی را به مجامع نمایندگی انحصاری و بیرونی بسپارند.

مساله دیگر در اندیشه دموکراسی مدنی این است که این اندیشه، مساله اعمال اراده را اساساً به گونه‌ای فردگرایانه در می‌یابد، اگرچه بسیار به بحث و مذاکره جمعی درباره مصلحت عمومی گرایش دارد.

مشکل مشارکت فرد این است که چه در دموکراسی نمایندگی و چه در دموکراسی مشارکتی سهم افراد در فرایند تصمیم‌گیری بسیار محدود است. تنها زمانی که دموکراسی مشارکتی در مجامع بسیار کوچک مقیاس اعمال شود، (این مشارکت) معنی دار شود. راه غلبه بر این مشکل و برخوردار کردن افراد از قدرت تاثیرگذاری، سازمان یافتن آنها در انجمنهای دارای منافع